محمد قائم‌خانی، نویسنده کتاب «خرد ایرانی و برآمدن دولت مدرن» درگفت‌وگو با «فرهیختگان» مطرح کرد

بازی خطرناک منورالفکران احیای سلطنت برای مبارزه با تشیع بود

■ رضاخان همان کاری را کرد که منورالفکران کردند

سیدجواد نقوی
خبرنگار گروه ایده حکمرانی

همیشه وقتی درباره گذشته سخن به میان می‌آید، کمتر درباره شکل‌گیری افقی که اکنون از آن بهره می‌بریم، بحث می‌شود. «دولت» یکی از همان افق‌هایی است که شکل‌گیری آن در ایران، تحولات وسیعی را در حکمرانی ما به وجود آورد. کتاب‌های زیادی درباره دولت‌های مختلف در ایران از منظر سیر تاریخی بحث کرده‌اند اما کمتر از منظر معرفتی و چرایی، از شکل‌گیری دولت و به خصوص «دولت مدرن» بحث شده است. حدود و تغور آن و امکانی که باید از آن بهره ببرد، بحث شده اما همه این موارد بدون صحبت از آن منظر معرفتی یک‌سر از همان اول، ناقص خواهد بود. ما در همین شماره گفت‌وگو با محمد قائم‌خانی، نویسنده کتاب «خرد ایرانی و برآمدن دولت مدرن: جستاری در تحولات توسعه و عقلانیت ایران معاصر» گفت‌وگو کرده‌ایم که در ادامه می‌خوانید.

پیش از پرداختن به ایده و محتوای کتاب خوب است بدانیم چه شد که سراغ نوشتن کتاب «خرد ایرانی و برآمدن دولت مدرن» رفتید؟

ما مجموعه پژوهشی و تحقیقاتی در دانشگاه شریف راه انداخته بودیم و توسعه یکی از مسائلی بود که به همراه برخی از دوستان در آیپ‌ایرموش گذار می‌کردیم. به خاطر راه‌اندازی دانشکده مدیریت و اقتصاد در دهه ۷۰، بحث توسعه در آن خیلی پررنگ است و همانطور که می‌دانید دکترای روحانی نیز تقریبا آنجا یک مرکزیتی داشت؛ یعنی دکتر مشایخی و نیلی و در کل تیمی که در آن ما جراها بزنفورد بودند، آنجا نیز فضای خیلی داغی داشتند. ما یک پروژه‌ای به عنوان «چرا پهلوی نفر از دوستان را در رابطه با توسعه و تاریخ توسعه و نسبتش با بیو ایران شروع کردیم. اینکه توسعه یا ایران به عنوان یک کشور صاحب تمدن و مخصوصا خرد و عقلانیت مستقر چگار کرده است. می‌دانید که برنامه‌های توسعه از بعد از جنگ جهانی شروع می‌شود، یعنی از دهه ۲۰ با حضور آمریکایی‌ها و به خصوص از دانشگاه هاروارد این ماجرا مفصل می‌شود که ماجرای مفصلی هم دارد. از این نقطه است که بحث و این پیشینه ۷۰-۸۰ ساله شروع می‌شود ولی ما دیدیم که اگر بخواهیم از ورود آمریکایی‌ها بررسی کنیم، یک پیشینه و عقبه‌ای دارد که آمریکایی‌ها روی آن سوار می‌شوند و باید بیویم و روی عقبه هم کار کنیم. دوستانی بودند که روی فضاهای توسعه و اینها کار می‌کردند، من روی ماجرای رضاخان و تشکیل پهلوی تمرکز کردم که آن زیربنا به حساب می‌آید. گفت‌وگوها و یادداشت‌ها در این خصوص یک سال ادامه داشت و در سال‌های ۹۷-۹۶ بود که دیگر من متمرکز شدم و یک‌بار سعی کردم با همه آن اعداد که در ذهنم بود و این فرمی که به نظر می‌آمد می‌تواند آن را نشان دهد، یک چیزهایی نوشتم و بعد وارد مراحل پیدا کردن ناشر و بقیه ماجرا شد.

تاکید شما بر واژه «خرد» شاید آن نقطه‌ای است که این کتاب را از کتاب‌های مشابه خودش متمایز می‌کند. حالا خودتان در کتاب تارشناسی نکردید که چرا به یک معنایی از خرد شروع کردید ولی بد نیست این را توضیح بدهید که دلیل استفاده از این واژه چه بود؟

همین مسئله در توضیح کوتاه بدهم. توضیح اول اینکه در آن ماجرای بررسی، نکاتی که در تجدد و اینها هست، تقریبا در همان زمانی که دگرگیر این ماجرا بودم، مقداری دگرگیر مطالعه محک اینتایر شده بودم. محک اینتایر سعی می‌کند با فلاسفه مختلف به خصوص کانت‌ها در توضیح دهد که چطور عقلانیت درون یک سنت وجود دارد و این عقلانیت در عین حال که -به دلیل توسعه عقلانیت- پیش‌رونده است، تناسبی با موقعیتی که آن سنت آنجا رشد کرده و بالیده دارد. آنجا توضیح می‌دهد و مثلا برای اروپا دو جریان و دو سنت عقلانی قائل است؛ یکی در آلمان که بیشتر ما آن را با بحث‌های نظری می‌شناسیم و دیگری نیز آن چیزی است که در جهان انگلیسی زبان با مرکزیت اسکاتلند و آن حوزه است. بعد این را توضیح می‌دهد که چطور در دنیای جدید، این دو سنت عقلانی هستند که فعالند و بقیه نسبتی با اینها دارند. در توضیح مک اینتایر، سنت‌های عقلانی تعداد خیلی کمی دارند، یعنی برخلاف آن نگاه‌هایی که ما معمولا در کشور درباره تمدن و فرهنگ با نوعی نگاه‌های «حالا بگوییم- جامعه شناختی داریم. مثلا ما برای همه جوامع تقریبا فرهنگ قائل هستیم و واقعا هم در همین مطالعات، فرهنگ‌های بومی وجود دارد. اینها یکی دلیل نمی‌شود که هر جا فرهنگی وجود داشت، سنت عقلانی هم وجود داشته باشد. سنت‌های عقلانی خیلی تعداد کمی دارند و در دنیای کهن هژمونی را گسترش می‌دهد، همانطور که یک سری پروژه‌ها را جلو می‌برد، در ایران هم می‌خواهد به طور جدی وارد شود. اینجا آمریکا سعی می‌کند با همه آن حیثیت‌هایش بیاید. در هر دو مقطع، مهم‌ترین برگ برنده آمریکا، تکنولوژی و تکنیک و اقتصاد است؛ یعنی در همان مقطع اول، ارائه امور رفاهی و خدماتی که بیشتر مبتنی بر علم و تکنولوژی و بحث‌های فنی و تکنیکی هست، پررنگ است و با این چهره وارد می‌آید. در بخش دوم، اینها به علاوه پول زیادی است که به خاطر جنگ جهانی به دست آورده در حالی که بقیه خسارت‌های شدید مالی دیده‌اند. این چهره تکنیکی و به علاوه قدرت مالی یک موقعیت خاصی به آمریکا می‌دهد که اصلا هم خیلی تعداد‌شان کم است و اینها را می‌شود پیگیری کرد؛ مثلا بیینیم چه تطوری دارند و از کجا شروع شدند و الان سنت‌های عقلانی چطور هستند و از این بحث‌ها. این یک سمت ماجراست که من فکر می‌کنم شناختن این پروژه در ایران مستقر است. این یک که می‌گویم صرفا یک [عدد] نیست، یعنی عقلانیتی هم در ایران مستقر است که می‌توان آن را پیگیری کرد و نشان داد که این فراز و فرود و تطوراتی داشته و مناسب با این موقعیت هم این اتفاقات برایش افتاده است.

یک دلیل نظری هم خودم برای استفاده از واژه خرد دارم که بخش زیادی از آن به فارسی دوره‌های اول یعنی متلاقون سه و چهار و پنج برمی‌گردد که خیلی این واژه پررنگ است و حیثیت تاسیسی نیز برای آنها قائل هستم ولی فارغ از آن در خرد دوره پهلوی اول و قبل از آن بعضی در بعد از مشروطه و رخش و حوش مشروطه تا پهلوی اول، توجهات ویژه‌ای به این مفهوم با همین عنوان فارسی‌اش دارد و بعضی از متونی که این مفهوم در آن پررنگ است مثلا شاهنامه است. اتفاقا من سعی کردم توضیح بدهم که شاهنامه چطور بازخوانی‌اش دارد یک نقشی در تشکیل این دولت مدرنی که وارد ایران شده است، بازی می‌کند. این خرد آنجا کارایی دارد و مورد استفاده نخبگان قرار می‌گیرد و به آن ارجاع داده می‌شود و از آنجایی که من نیز با آن همدل هستم، از همین واژه استفاده کردم، چراکه به نظرم در همان مفهمی که اسمش را «برآمدن دولت مدرن» گذاشتم، یک اینچنین نگاهی به مفهوم خرد وجود دارد. اگر نگوییم «خرد ایرانی»، خود واژه «خرد» واژه‌ای است که در آن دوره بر آن تاکید می‌شود.

به دو گروهی که از آمریکا آمدند اشاره کردید و بالطبع مفصل می‌شد به این قضیه بپرداخت ولی شما پیش از این مقطع را مورد بررسی قرار دادید. شما در کتاب هم می‌گویید که ما با نوعی عقلانیت فرانسوی مواجهه داشتیم و حتی گفتید که ما با مدل فرانسوی وجه اشتراک بیشتر داشتیم. آیا می‌شود گفت ما در وضعیتی قرار گرفتیم که هیچ‌کدام از آن مواجهه‌های اولیه‌مان بعد از آن مواجهه‌ای که با آمریکا داشتیم دیگر به ما کمک نکرد و آن خرد ایرانی که اتفاقا داشت به یک پویایی می‌رسید بعد از مواجهه با مدل آمریکایی کاملا در تسخر قرار گرفت. به نظرتان اینطوری حالی برای این اتفاق وجود داشت؟

پاسخ به این سوال پیرون از مباحث کتاب می‌رود و خودش بحث مفصلی می‌طلبد.

البته در فصل چهارم، نزدیکی‌هایی به این بحث وجود دارد.

اینکه بله، یک اشارات هست ولی خیلی وارد آن ماجرای حضور آمریکایی‌ها نشدم. حالا به نظرم واژه «عقلانیت فرانسوی» درست نیست و به جایش باید از واژه «تجدد فرانسوی» استفاده کرد. عقلانیت فرانسوی همان رشنالیتی انگلیسی است و به نظرم تجدد فرانسوی تعبیر درست‌تری هست. ورود آمریکایی‌ها یک مقدار بازی را تغییر می‌دهد. ما در وورد جدی داریم؛ یکی آن ابتدا است که بیشتر به عنوان کشور سومی که کمک کار آبادی و مستشار آبادانی هستند وارد شدند و در حاشیه مسائل ایران هستند، مثلا به فضاهایی همچون بیمارستان ساختن، چیزهای طبی، یک مقدار آموزش و فضاهای این شکلی ورود پیدا می‌کنند و به خاطر این هم است که از ابتدا امریکایی‌ها تصویر جدایی حداقل در طبقه روشنفکر ایرانی و منورالفکران دارند. این یک دوره است که از همان دهه ۲۰ و اینها هست. یک دوره نیز در دهه ۳۰ است که در آن آمریکا بعد از جنگ جهانی وقتی آن برای سنت ما ناشناخته بود و مدام غافلگیر می‌شدیم ولی این عقلانیت عملی را به طور مثال در راه‌اندازی برخی مدارس جدید پیدا در فضای اقتصادی و برخی مراودات و گسترش برخی کارگاه‌ها و شهرها می‌دیدیم. باید بتوانیم سراغ این تنوع برویم، مخصوصا قبل از تشکیل پهلوی و از چند جهت و مثلا حداقل به هفت هشت شکل روایت در ایران برسد و بعد ببینند که اینها را روی هم‌رفته چطور روایت می‌کنند ولی پهلوی اول آن نقطه‌ای بود که هم خود منورالفکرها و هم شخص رضاخان به این نتیجه رسیدند که ما به یک تمرکزگرایی مطلق نیاز داریم و بعد شروع کردند با قدرت این را اجرا کنند. این تمرکزگرایی باعث شد که آن شهرهای مختلف از آن عقل عملی که در جای جای ایران مستقر بود، ادامه حیات بدهد.

برای همین همه تقریبا ذیل آن پروژه‌ای که رضاخان شروع کرده بود و بعد هم آمریکا آمده بود که سوار شود [تعریف می‌شد]، در آن وضعیت وحشتناک خوب سعی می‌کرد بیمارستان بسازد و فلان کار را انجام بدهد و به یک معنی این تعبیر درست‌تر به وجود آمد. شهرسازان ما و شهرهای بزرگ ما را به این واسطه[از آن عقلانیت عملی که در آنها بود تقریبا خالی شدند و فقط کمی از فرهنگ‌شان ماند؛ اندک چیزهایی در گردشگری به درد خورد ولی آن بنیاد اصلی همانی که همه چیز باید دنباله‌رو مرکز باشد و مرکز تعیین کند هر بخش چطور باشد. این اساسا با آن ماجراهای که در ابتدا ما می‌بینیم، متفاوت است، یعنی مواجهه‌ای است که به قول شما تنوع خیلی جدی در این ماجرا هست و اینکه شما می‌گویید محرویتش شناخت است یا خیر، من مخالفتی ندارم ولی اینکه بخواهم به یک معنا روی مساله شناخت غرب بایستیم و روی آن تمرکز کنیم، نمی‌دانم که چطور می‌تواند جواب بدهد. بله، بخش زیادی از آن به این دلیل است که ما این تجدد آمریکایی را نمی‌شناختیم و تا بعد از کودتای ۳۲ انگار هنوز مانت باورشان نمی‌شود که آمریکا چنین کاری [کند]. این رویایی که آمریکا این کار را کرده است و مصدق و به آن اشاره می‌کند، چیزی نیست که تا مدت‌ها مورد قبول واقع نمی‌شود، یعنی می‌گویند چرا آمریکا باید چنین کاری را انجام دهد. من این عدم شناخت را می‌پذیرم ولی اینکه حالا محوریت دارد به خاطر اینکه ما می‌گوییم عاشش است، این را نمی‌دانم و باید درمورد‌ش فکر کنم.

عنوان یک فصل کتاب شما از تجدد مشارکت جویانه تا نوسازی سلطنت محوره است. توضیحات و اشارات خیلی خوبی در این فصل شده است ولی به نظرم آن پرسش اصلی هنوز بی‌جواب مانده است. پرسش این است که چرا نگاه ما به تجدد- که شما از آن به تجدد مشارکت جویانه تعبیر کردید- به یکباره به سمت سلطنت حرکت کرد؟ منظورم پاسخی فراتر از ساده‌سازی هایی مثل این استدلال‌هاست که ما نیاز به امنیت یا شکلی از تمرکز داشتیم که سراغ سلطنت رفتیم.

من در کتاب سعی کردم نشان دهم که تجدد در ایران یک روند ندارد. حالا از منظر استعماری‌اش این می‌شود که یک پروژه نیست و چند تا پروژه دارد با هم پیش می‌رود و این ظرفیتی است که ایران دارد و این بازی در آن شکل می‌گیرد. سعی کردم نشان بدهم که مثلا در عثمانی این اتفاق نیفتاد، یعنی وقتی به آن نقطه فروپاشی رسید تقریبا یکسره شد و صورتی پیدا کرد ولی برای ایران این اتفاق نیفتاد و آن بازی صورت‌های تجدد ادامه پیدا کرد. در کتاب ادعا کرده‌ام که انگلستان یکبار بی‌خواست این ماجرا را حل کند و آن قرارداد ۱۹۱۹ بود، یعنی تا قبل از آن دائما روسیه موی دماغ بود ولی در ۱۹۱۹ دید که الان وقت آن است که کل ماجرا را به یک پروژه تبدیل کند، یعنی ذیل یک قرارداد نوعی تحت‌الحمایگی و نظارت مطلقی روی کل قضیه داشته باشد. بعد توضیح داده‌ام که وحدت ایرانی‌ها چطور این قضیه را به هم زد و باز دوباره این جنداگانگی پیش رفت و بعد انگلستان مجبور شد که سناریوی بعدی را جلو ببرد که البته خود این سناریوهای بعدی نیز به این راحتی پیش نرفت، یعنی وقتی به سناریوی کودتا نیز می‌رسید‌ند. آنجا نیز چند جور بود، یعنی مثلا تایب‌السلطنه هند یک پیشنهاد داشت، وزارت خارجه انگلستان یک جور پیشنهاد داشت و پیشنهادهای دیگر که فکر کنم مجموعا چهار پیشنهاد بود که درنهایت به کودتا یا این شکل و شمایل خاص رسید‌ند. من می‌گویم که یکی این بود که خود انگلستان بعد از آن ماجرای ۱۹۱۹ که نشد آن ایران قبلی را ذیل یک پروژه بیاورد، به این نتیجه رسید که ما باید سراغ تمرکزگرایی کامل برویم و به این نتیجه رسید که هیچ راه دیگری غیر از این نمانده است؛ چراکه یکی از ویژگی‌های انگلستان این است که همیشه با مهره‌های متفاوت بازی می‌کند، یعنی تا جایی که وضعیت بحرانی به نقطه‌ای نرسد، مجبور شود مهره‌ها را بسوزاند. کاری یا مهره‌ها ندارد، یعنی سعی می‌کند مهره‌ها را با هم بازی بدهد ولی همه را در یک پروژه بگذارد درحالی‌که خود آنها تقریبا نمی‌دانند که این یک بازی است. به عبارتی جایی وجود دارد که دارد به آن فکر می‌کند. اینکه انگلستان نیز چطور این کار را انجام می‌دهد، بحث بسیار پیچیده‌ای است که من در کتاب به آن نپرداخته‌ام و باید به آن فکر کرد. در ماجرای کودتای ۱۲۹۹ و آمدن سیدضیا و بعد از آن رضاخان به این نتیجه رسیدند که دیگر باید یک دولت فراگیر مبتنی بر ارتش پایه‌گذاری کنند. اتفاق مهم این است که وقتی شما دولت فراگیر مبتنی بر نیروهای نظامی را بپذیرید، وارد دولت مطلقه مدرن می‌شوید. دولت‌های مدرن از این منظر همه‌شان مطلقه هستند، چه دیکتاتوری باشند، چه مشروطه سلطنتی و چه دموکراتیک. خود حاکمیت مطلقه است و این نقطه اشتراک‌شان است و این چیزی است که ما در ایران زیاد متوجه آن نمی‌شویم. همیشه فکر می‌کنیم که بین دیکتاتوری و دموکراسی تضاد بنیادی و صد درصد وجود دارد درحالی‌که اینچنین نیست. نقطه اشتراک‌شان این است که هر دوی آنها مطلقه هستند، یعنی دولت مدرن مطلقه هیچ چیزی را خارج از خودش نمی‌پذیرد.

این اتفاق وقتی افتاد و انگلستان به این طرح رسید که ما یک دولت تمرکزگرای کامل می‌خواهیم که همه چیز از یک جا اداره شود. [ماجرا] شروع شد، یعنی منورالفکران پای این قضیه آمدند و سیدضیا کار را در دست گرفت و جلو رفتند. در مرحله اول تسویه با گروه‌ها و نیروهایی بود که این طرح را نمی‌پذیرفتند و تسویه زیادی انجام شد، یعنی بعد از کودتا بسیاری از جریان‌ها، چه جریان‌هایی که در فضای سیاسی نماینده دارند و چه جریان‌هایی که نماینده سیاسی ندارند، به شدت حذف کردن بقیه را شروع می‌کنند و با یک نوع هرس کردن این دولت را تشکیل می‌دهند. منورالفکران به این نتیجه می‌رسند که باید تجدد باشد و از شر سنت‌های دست‌وپاگیر خلاص شویم و سپس آن مستبد مترقی را در بازی نیروها کنترل می‌کنیم یا به تعبیری پیش می‌برویم. دشمن اصلی، سنت‌ها دانسته شد و چند تا از ریشه‌های کردی بریده شد ولی اینها حواس‌شان به این نبود که شرایط جهانی و خود ایران به سمت استقرار یک تجدد مشارکت جویانه نبود. به جز یک بخش از فضاهای متجدد انگلیس و فرانسه و.... فضای اروپا نیز به سمت همین مطلق‌گرایی عجیب میشد. مثلا جایی که سلطنت نیست، کسانی مثل موسولینی یا هیتلر و بقیه بالا می‌آیند. تقریبا به غیر از چند کشور، فضای جهانی به شدت علیه آن تجدد دموکراتیک و مشارکت جویانه است. مثلا ژاپنی که وارد تجدد شده بود، دوباره به سمت مطلق‌گرایی عجیب‌وغریب می‌رود. می‌خواهم بگویم که این سلطنتی که رضاخان به آن ترتیب تشکیل داد، صرفا یک چیز شخصی و ایرانی نبود. عملی که در آنها بود، منتزع بشود و به شکل پایخت خودش تبدیل شود، می‌خواهم بگویم که رضاخان همان کاری را کرد که منورالفکران کردند. منورالفکران، رقیابیی که در عقلانیت سنتی بود را کاملا حذف کردند. رضاخان نیز آمد و اینها را حذف کرد. حالا اینکه چرا این کار را کرد و زمینه‌هایش چه بود، می‌شود به دو زمینه اشاره کرد؛ یک زمینه اصلی داخلی و یک زمینه خارجی دارد. زمینه خارجی‌اش این بود که جریان‌های ضداستعماری و جریان‌های انتقادی به تجدد انگلیسی‌زبان در دنیا مورد توجه هستند و به شکلی یک مدل است. همینطور در نظر بگیرید که اروپا را در نمی‌نوردد. بعد از جنگ جهانی فضا در خیلی از کشورهای اروپایی و حتی بیرون از کشورهای اروپایی، فضای ناسیونالیسم است و این جریان مشارکت جویانه به ظاهر دموکراتیک، در موضع انفعال است و کشورهای دیگری نیز که سال‌ها مستعمره انگلستان و فرانسه بودند، آن را خیلی دوست دارند؛ چراکه برایشان در حد چیزی است که مثلا این خلدون به آن «عمران» می‌گوید یا در نگاه قدیم به آن «آبادانی» می‌گویند. مثلا می‌گفتند که فلان پادشاه آمد و با تدبیر او آبادانی بر کشور گسترش پیدا کرد. ما یک ایده درباره آبادانی داریم که اگر عقل بر کلیت کشور حاکم باشد، نظام سیاسی و وزرا خردمند باشند و به ویژه در کارکرد وزیر خردمند خودش را خیلی نشان می‌دهد، آبادانی گسترش پیدا می‌کند، تراحمات کم می‌شود، زندگی رنگ خوشی پیدا می‌کند. این تصویری که ما داریم، منورالفکران و حتی روحانیونی که طرفدار تجدد بودند، این آبادانی را همین نوسازی می‌دانستند و می‌گفتند که غرب دستاورد‌های خوبی دارد و ابزارهای جدیدی پیدا کرده که می‌تواند به ما کمک کند که ما نیز ایده آبادانی گهن‌مان را احیا کنیم و راه بیندازیم. بنابراین این «نوسازی» تقریبا بین همه قرائت‌های تجدد در ایران مشترک بوده است و اولین مخالفت‌هایش را در دهه۴۰ می‌بینیم و حتی در همین دهه نیز نه نوسازی آنقدر کار ندارند. مخالفت‌ها از طرف جریان‌هایی بود که تازه فضای ترجمه آثار هایدگر به وجود آمد که فهمیدند این چیزها را نمی‌شود از هم جدا کرد، یک مقدار نگاه‌های انتقادی به اصل نوسازی هم به‌وجود آمد. ولی تا قبل از آن من جریانی را سراغ ندارم که این جریان با نوسازی مخالف باشد. مگر اینکه کلا به تجدد کاری نداشته باشیم که دیگر آن کلا چیز دیگری است. بنابراین اینکه نوسازی حاکم شد، به یک معنا پدیده عجیبی نبود، به این معنی که مشترک بین همه این گروه‌ها بود و شاید در همان ابتدا نیز اینها فکر نمی‌کردند وقتی نوسازی شروع شود، قرار است ایندفر بزرگ شده که صورت غالب تجدد شود و تجدد تبدیل به پروژه نوسازی شده و بقیه همه ظرفیت‌های تجدد ذیل این بود. یک چنین تصوری نداشتند مثلا خود تقی‌زاده بعدها شروع به انتقاد کردن می‌کند و یک خودانتقادی درد ولی منظورش این است آن اول‌ها که ما بین رضاخان و این منورالفکران شروع شده بود و داشت اینها را سرکوب می‌کرد، آن بخش نوسازی کامل توسط همان منورالفکرها در روزنامه‌ها و همه تشویق می‌شد. سر این قضیه کسی شک نداشت، درواقع آن چیزی که بخشی از تجدد بود و اینها فکر می‌کردند به عنوان یک ابزار برای آبادانی می‌توانند، ناگهان همه چیز را تحت سیطره آورد. دلیلش نیز این بود که این تنها صورتی از دولت مدرن بود که با آن سلطنت مطلقه می‌خواند. این هم نکته‌ای بود که باید به آن توجه کرد. آن ایده سلطنت مطلقه رضاخان خواست از آن استفاده کند، تمرکزی را -در دنیای جدید البته و نه دنیای کهن- می‌طلبید که فقط از نوسازی برمی‌آمد و بقیه انواع تجدد آن تمرکز را ایجاد نمی‌کردند. بنابراین طبیعتا آن چیزی که قبلا کوچک بوده و بخشی از تجدد بود و به صورتی بوده که قرار بود منجر به آبادانی شود، یک‌دفعه به اصل ماجرا تبدیل شد و بالیده سلطنت گوه خورد. رضاخان نیز خیلی سعی کرد آن را چسبید یعنی روی پروژه‌های نوسازی خودش توجه داشت و به دانشگاه تهران می‌رفتند و با او صحبت می‌کردند و مثلا بعضی از خیابان‌کشی‌های اصلی تهران را خودش شخصا نظارت می‌کرد و به نوعی این نوسازی نوعی بسط بد نیز بود و آن منجی بودنش را محقق می‌کرد. این اتحاد نوسازی و سلطنت مطلقه رضاخانی یک‌دفعه کامل شد که کاملا منورالفکران را کنار زد و همه آن بازی‌ها را کنار گذاشت و گفت ما نیازی به تجدد یا آن ایده‌ای که شما فکر می‌کردید یا نوسازی همراه است، نداریم و شروع به احیای سلطنت بزرگش کرد. آن سلطنت بزرگ یک وجه سیاسی داشت که رضاخان انجامش می‌داد ولی آنی که مردم از سلطنت می‌دیدند و سلطان بزرگی که قرار بود جای روحانیت و دین را بگیرد، در نوسازی می‌دیدند و با خودشان می‌گفتند انگار یک سری چیزهایی دارد تغییر می‌کند و فهمیدند رضاخان حضور دارد و به چشم می‌دیدند.

خواستیم از دولت مدرن بپرسیم، خود منورالفکرها احساس کردند که بهترین لحظه برای شکوفایی و رفتن به سمت یک انتخاب است و آن انتخاب، عایدی ایران را رقم می‌زند. من چنین برداشتی داشتم یا اینکه به نظر شما رضاخان روی کار آمد به این سمت طی می‌شد؟ یعنی تجدد به آن معایش خود را نشان داده بود و ما در این لحظه تاریخی باید به سمت نوسازی یا مدل‌های مختلفش می‌رفتیم.

یک نکته این است که ما در همه آن قرائت‌های تجدد که وارد ایران می‌شود، نحوه‌ای از نوسازی را داریم، منتها محدوده‌اش متفاوت است. مثلا خیلی زدم. حتی جنگ جهانی فضا در خیلی از کشورهای اروپایی که می‌خواهند با نوعی تجدد همراهی کنند یا خیلی از منورالفکران دین‌مدار یا آنهایی که به سنت علاقه‌مند هستند، همه به آن بخش نوسازی تقریبا قائل هستند. یک عده از اینها در آن دوره‌های اولیه که دست به انتخاب می‌زدند، نوسازی برای سنت مدرن، منتزع بشود و مدام غافلگیر می‌شدیم ولی این عقلانیت عملی را به طور مثال در راه‌اندازی برخی مدارس جدید پیدا در فضای اقتصادی و برخی مراودات و گسترش برخی کارگاه‌ها و شهرها می‌دیدیم. باید بتوانیم سراغ این تنوع برویم، مخصوصا قبل از تشکیل پهلوی و از چند جهت و مثلا حداقل به هفت هشت شکل روایت در ایران برسد و بعد ببینند که اینها را روی هم‌رفته چطور روایت می‌کنند. یک نکته را اینکه در دهه ۲۰ به بعد باید اضافه کرد و آن این است که چون می‌دانیم که آمریکایی‌ها بعد از جنگ جهانی دوم یک استراتژی داشتند با تجدد فرانسوی پیدا می‌کنند، به یکباره دانشگاه‌های آمریکا و فضاهای فکری و روشنفکری آمریکا به شدت به سمت محصولات و فضاهای فرانسوی روی می‌آورند. به عبارتی بسیاری از اینها به آمریکا می‌رونند و آنجا تدریس می‌کنند، آمریکایی‌ها با پاریس ارتباط می‌گیرند و در بعضی حوزه‌ها، امتزاجی بین آمریکا و تجدد فرانسوی ایجاد می‌شود و این تمایزش با انگلستان هست، یعنی انگلستان خیلی دیر و آرام‌آرام ولی آمریکایی‌ها بعد از جنگ جهانی، تجدد فرانسوی را وارد سیستم‌های خودشان می‌کنند و فکر می‌کنم که محورییش نیز با نظام دانشگاهی آنها هست به خیلی مؤثر است.

[آمریکایی‌ها] بعدا از این داشته در جاهای مختلف از جمله ایران استفاده می‌کنند که برای نمونه به وضوح در پروژه فرح دیبا ما این را می‌بینیم، یعنی فرح دیبا پروژه‌هایی را مناسبا مبتنی بر بازسازی دوره تجدد فرانسوی پسی می‌گیرد که بخش زیادی از آنها نیز چپ هستند، یعنی آن نگاه‌های چپ فرانسوی نیز در آن وجود دارد. می‌دانیم که ماجرای وورد فرح به دربار و مقدمات آن و این پروژه‌ها کاملا با برنامه‌ریزی آمریکایی‌ها انجام شده است و از اینجا به بعد است که آمریکایی‌ها علاوه‌بر آن وجه تکنیکی، تکنولوژیکی و اقتصادی، نوعی تجدد فرهنگی را نیز به صورت گسترده ولی مبتنی بر همان تجدد روشنفکری فرانسوی شروع می‌کنند و به نظر من نیز جزء موفق‌ترین بخش‌هایی است که آمریکا در ایران انجام داده است؛ چراکه پیشینه روشنفکری ایران به سمت فرانسوی نزدیک بوده است. از این حیث خیلی خوب این سرمایه‌گذاری‌شان جواب داده است.

آن عملگرایی اول و آن عقلانیت ابزاری که ما را برای بار اول با غرب مواجه کرد، چقدر در این تاثیر داشت که بتوانست مواجهه و ضباخت ما را قوی کند و این عدم شباخت سبب شد که ما به یک وضعیت خاص برسیم؟ شما می‌خواهید این را در کتاب بگویید یا مساله چیزی فراتر از اینهاست؟

اینکه بله، این دو مقطع را از هم جدا کنیم متوجه می‌شویم ما در آن دوره‌های ابتدایی مخصوصا قبل از پهلوی باید به سمت یک معنای از روایت تجدد ایرانی تا حدودی دست بشوییم و مسراغ روایت‌هایی تجدد بوویم؛ یعنی مثلا مواجه‌های که تبریز یا مساله تجدد دارد برای خودش یک عالمی دارد که از عالم ایرانی جدا نیست ولی پر از رویدادگری است و بعد مثلا این طرف، شرق و خود مشهد و ارتباط‌هایی که با آن سرای اولی که پارسیان هند یک‌سری اصلاحات و اینها را در هند شروع کردند و بعد روی شرق یک جور اثر گذاشت و روی جنوب یک جور. روی ماجرای سواحل شمالی و روسیه هم طور دیگری، هر کدام، یک ظرافت‌ها و ظرفیت‌های متفاوتی دارند که باید مطالعه‌گاشته شود و من این را می‌فهمم آنچه که من آن را عقل عملی می‌نامم، داشت سعی می‌کرد در صحنه مسائل را حل کند؛ هرچند که علت بنیاد تجدد چیزی بود که بخش زیادی از آن اساسا در جهان انگلیسی زبان با مرکزیت اسکاتلند و آن حوزه است. بعد این را توضیح می‌دهد که چطور در دنیای جدید، این دو سنت عقلانی هستند که فعالند و بقیه نسبتی با اینها دارند. در توضیح مک اینتایر، سنت‌های عقلانی تعداد خیلی کمی دارند، یعنی برخلاف آن نگاه‌هایی که ما معمولا در کشور درباره تمدن و فرهنگ با نوعی نگاه‌های «حالا بگوییم- جامعه شناختی داریم. مثلا ما برای همه جوامع تقریبا فرهنگ قائل هستیم و واقعا هم در همین مطالعات، فرهنگ‌های بومی وجود دارد. اینها یکی دلیل نمی‌شود که هر جا فرهنگی وجود داشت، سنت عقلانی هم وجود داشته باشد. سنت‌های عقلانی خیلی تعداد کمی دارند و در دنیای کهن هژمونی را گسترش می‌دهد، همانطور که یک سری پروژه‌ها را جلو می‌برد، در ایران هم می‌خواهد به طور جدی وارد شود. اینجا آمریکا سعی می‌کند با همه آن حیثیت‌هایش بیاید. در هر دو مقطع، مهم‌ترین برگ برنده آمریکا، تکنولوژی و تکنیک و اقتصاد است؛ یعنی در همان مقطع اول، ارائه امور رفاهی و خدماتی که بیشتر مبتنی بر علم و تکنولوژی و بحث‌های فنی و تکنیکی هست، پررنگ است و با این چهره وارد می‌آید. در بخش دوم، اینها به علاوه پول زیادی است که به خاطر جنگ جهانی به دست آورده در حالی که بقیه خسارت‌های شدید مالی دیده‌اند. این چهره تکنیکی و به علاوه قدرت مالی یک موقعیت خاصی به آمریکا می‌دهد که اصلا هم خیلی تعداد‌شان کم است و اینها را می‌شود پیگیری کرد؛ مثلا بیینیم چه تطوری دارند و از کجا شروع شدند و الان سنت‌های عقلانی چطور هستند و از این بحث‌ها. این یک سمت ماجراست که من فکر می‌کنم شناختن این پروژه در ایران مستقر است. این یک که می‌گویم صرفا یک [عدد] نیست، یعنی عقلانیتی هم در ایران مستقر است که می‌توان آن را پیگیری کرد و نشان داد که این فراز و فرود و تطوراتی داشته و مناسب با این موقعیت هم این اتفاقات برایش افتاده است.

یک دلیل نظری هم خودم برای استفاده از واژه خرد دارم که بخش زیادی از آن به فارسی دوره‌های اول یعنی متلاقون سه و چهار و پنج برمی‌گردد که خیلی این واژه پررنگ است و حیثیت تاسیسی نیز برای آنها قائل هستم ولی فارغ از آن در خرد دوره پهلوی اول و قبل از آن بعضی در بعد از مشروطه و رخش و حوش مشروطه تا پهلوی اول، توجهات ویژه‌ای به این مفهوم با همین عنوان فارسی‌اش دارد و بعضی از متونی که این مفهوم در آن پررنگ است مثلا شاهنامه است. اتفاقا من سعی کردم توضیح بدهم که شاهنامه چطور بازخوانی‌اش دارد یک نقشی در تشکیل این دولت مدرنی که وارد ایران شده است، بازی می‌کند. این خرد آنجا کاراییی دارد و مورد استفاده نخبگان قرار می‌گیرد و به آن ارجاع داده می‌شود و از آنجایی که من نیز با آن همدل هستم، از همین واژه استفاده کردم، چراکه به نظرم در همان مفهمی که اسمش را «برآمدن دولت مدرن» گذاشتم، یک اینچنین نگاهی به مفهوم خرد وجود دارد. اگر نگوییم «خرد ایرانی»، خود واژه «خرد» واژه‌ای است که در آن دوره بر آن تاکید می‌شود.

البته در فصل چهارم، نزدیکی‌هایی به این بحث وجود دارد.

اینکه بله، یک اشارات هست ولی خیلی وارد آن ماجرای حضور آمریکایی‌ها نشدم. حالا به نظرم واژه «عقلانیت فرانسوی» درست نیست و به جایش باید از واژه «تجدد فرانسوی» استفاده کرد. عقلانیت فرانسوی همان رشنالیتی انگلیسی است و به نظرم تجدد فرانسوی تعبیر درست‌تری هست. ورود آمریکایی‌ها یک مقدار بازی را تغییر می‌دهد. ما دو وورد جدی داریم؛ یکی آن ابتدا است که بیشتر به عنوان کشور سومی که کمک کار آبادی و مستشار آبادانی هستند وارد شدند و در حاشیه مسائل ایران هستند، مثلا به فضاهایی همچون بیمارستان ساختن، چیزهای طبی، یک مقدار آموزش و فضاهای این شکلی ورود پیدا می‌کنند و به خاطر این هم است که از ابتدا امریکایی‌ها تصویر جدایی حداقل در طبقه روشنفکر ایرانی و منورالفکران دارند. این یک دوره است که از همان دهه ۲۰ و اینها هست. یک دوره نیز در دهه۳۰ است که در آن آمریکا بعد از جنگ جهانی وقتی آن

ادامه در صفحه ۱۵

ادامه از صفحه ۱۴

**«دولت مدرن» بحث شده است. حدود و تغور آن و امکانی که باید از آن بهره ببرد، بحث شده اما همه این موارد بدون صحبت از آن منظر معرفتی یک‌سر از همان، ناقص خواهد بود. ما در همین ش